

صفات الاهی، حکایت می‌کند. پس همه موجودات رمز و نمادند. حال اگر کسی بخواهد این حقایق را با کلمات انسانی بیان کند، از یک سو از حقایق رمزی سخن می‌گوید و ناگزیر سخنش رمزآلود می‌شود و از سوی دیگر باید حقایق نامتناهی را در ظرف کلمات متناهی مادی و انسانی بریزد و برای این کار چاره‌ای جز سخن گفتن به رمز و نماد ندارد. بدین ترتیب، بیان رمزآلود اهل نظر با بیان رمزآلود تکوین درمی‌پیوندد و سخن اهل حکمت و عرفان با نظام هستی سنخیت می‌یابد و در شبکه‌ای از تار و پود هستی به هم بافته می‌شود. این شبکه تکوینی همان است که در زبان قرآن و عرفان بدان «ولایت» می‌گویند. وی اتصال آیات از طریق شبکه و مراتب هستی به مبدأ وجود، راهمان اصل اصیل «ولایت» می‌داند که در قرآن و اقوال معصومان و عارفان بر آن تأکید بسیار شده است. آقای اعوانی در ادامه بیان می‌کنند که، نگاه نمادین به عالم یا هستی‌شناسی نمادین، یعنی عالم را پر از معانی دیدن. از نظر افلاطون هر شیء «پدیدار» و مظهر و رمزی از حقایق برتر و رای خود است و باید از این رمز یا نماد یا پدیدار به آن حقیقت یا «دیدار» رسید. این عبور یا بازگرداندن شیء به اصل و اول آن «تأویل» یا «هرمنوتیک» افلاطونی است. از نظر افلاطون، با تأویل یا تأمل فلسفی می‌توان از پدیدار عبور کرد و به دیدار رسید. افلاطون نه تنها زیبایی حسی، که زیبایی بالاتر از آن، یعنی زیبایی نفس، را نمادی می‌داند که به زیبایی مطلق اشاره می‌کند. حتی ارسطو، که در قیاس با افلاطون فاقد رمزشناسی است، معتقد است هیچ چیز در عالم نیست که آیدوس، یعنی «صورت» یا «معنا» نداشته باشد. از نظر ارسطو، چیزی بدون معنا وجود ندارد، مگر در توهم و انتزاع ذهن؛ او می‌گوید به اعتبار همین معنا داشتن است که بر اشیا اسم می‌گذاریم.

مزارش کر: ابوالفضل حسینی

ترویج عقلانیت و فرهنگ شیعی

گفت‌وگو با: یحیی یثربی

ویژه‌نامه کزازه (جام جم) اسفند ۸۶

آقای یثربی در این مقاله به بررسی مساله عرفان اشاره داشته و معتقدند که عرفان همیشه بر سه اصل استوار است: راهرو، راه و مقصد. راهرو همان عارف و سالک است. مقصد همان حقیقت است و آیین راه و چگونگی طی کردن این فاصله، همان طریقت می‌شود، به نظر ایشان بحث‌های عرفان نظری چیزی به انسان نمی‌دهد و در حقیقت یک نوع سرگرمی هستند و اهل عرفان، اینها را برای مبارزه با مخالفان خود مطرح کرده‌اند و کسی معتقد نیست که با خواندن اینها، حقیقتی گیر انسان بیاید. پس نهایت مباحث عرفان نظری، تشویق است،

یعنی این بحث در انسان انگیزه طی طریق را ایجاد می‌کند. توصیه ایشان به جامعه این است که اگر کسی عرفان را می‌خواهد خود وارد راه شود؛ یا به حقیقت می‌رسد یا نمی‌رسد. صلاح جامعه ما این است که ما به جای مسائل فردی و پراز فریب و نیرنگ به دنبال عقل و مسائل عقلانی فکر و اندیشه برویم، و هم چنین به دنبال مکتبی برویم که ما را به تفکر می‌خواند و آن مکتب هم در این زمانه فقط اسلام است. ایشان در ادامه می‌گویند پیشنهاد من این است که ما عرفان را اساس برنامه زندگی خود قرار ندهیم، ما اساس برنامه خود را عقل و دین عقلانی، یعنی اسلام قرار دهیم. بنابراین این به نظر من معیار صحیح همان معیار عقلانیت است و عقلانی‌ترین مکتب، مکتب اسلام و تشیع است و هر چه از عرفان می‌خواهید اینجا هست. عده زیادی از مردم دنبال عرفان هستند، اولاً در طبقات مرفه مردم، عرفان طالب زیادی دارد و بعد هم در میان جوانان به ویژه جوانانی که حالت‌های احساسی نیرومندی دارند. مکتب‌های عرفانی هم از این احساسات استفاده می‌کنند و البته خیلی جاها سوء استفاده می‌کنند شاید برخی از گرایش‌ها به عرفان از روی مسؤولیت‌گریزی باشد. انگیزه دیگر مسأله رازجویی و کنجکاوی انسان است. انسان موجود کنجکاوی است و دوست دارد ببیند در جاهایی که از آنها خبری ندارد چه می‌گذرد. عامل دیگر و عده بزرگی است که در عرفان می‌دهند مثل دیدار یالقاءالله. یکی دیگر از انگیزه‌های گرایش به عرفان دکان‌داری و حقه‌بازی و بازاریابی است که همیشه بوده و الان بیشتر شده است. به نظر ایشان عرفان مخالف عقلانیت است. اصلاً شرط اول عرفان آن است که مجنون باشی و به حرف عقل گوش ندهی. در حالی که قرآن مخالف این است. نویسنده در ادامه می‌گوید ما فکر می‌کنیم او مانیسم را اول غربی‌ها معرفی کردند. در صورتی که او مانیسم اصلی است که غرب بعد از چندین قرن به آن رسیده، در صورتی که این اصل جزو الفبای اسلام است. این که انسان تابع عقل خود باشد را مسیحیت قرون وسطا کفر می‌دانست. می‌گفت یا ببندیشید یا مومن باشید. اما اسلام تا تو نیندیشی تو را به عنوان مسلمان نمی‌پذیرد. عرفان هم اصلاً اساسش با نیندیشیدن است. ادعاهایش هم مخالف اندیشه است. نویسنده در پایان می‌گوید، گرایش جوانان به عرفان و به خصوص عرفان‌های وارداتی را به عنوان یک پدیده اجتماعی داریم، خود مسوولان ما تا حدی در ایجاد چنین جوی مسوولند. ما چقدر فرهنگ محمدی ﷺ و علوی ﷺ را به جوانان معرفی کردیم؟ جوانان ما تا چه حد زندگی فاطمه زهرا ﷺ و علی ﷺ را دیدند تا به سراغ عرفان هندی یا عرفان بومی‌های استرالیا یا عرفان بومی‌های ژاپنی نروند؟ ما چیزی به جوانان ارائه ندادیم و جوان هم به دیگران متمایل شده است. ما اگر مبارزه بانفس علی ﷺ و عدالت و انسانیت و رفتار محمدی ﷺ را در جامعه پیاده کنیم نتیجه‌اش را خواهیم دید.